



منکر برای انجام تکلیف اجتماعی فراهم بوده، اما این گونه نبود که همه واجبات و محرمات بیان شده باشد. و از آنجا که فریضه امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای اساسی برای حیات اجتماعی مسلمانان بود، با استفاده از واژه معروف و منکر امکان انجام این تکلیف برای مسلمین فراهم می‌گشت، در حالی که اگر از واژه واجب و حرام استفاده می‌شد، چنین موقعیتی برای انجام تکلیف اجتماعی فراهم نبود. ثالثاً: همان طور که گذشت، ممکن است در برخی دوره‌ها برخی از سنن و رفتارهای اجتماعی در جامعه مؤمنین به صورت موقت دارای معروفیت و منکریت باشند، اما هیچ امری به آن‌ها نشده یا نهی از آن‌ها نگردیده است، از این روی چنین اعمالی می‌توانند متعلق امر و نهی قرار بگیرند. پنجم: از مطالب قبل که بانظر به مضامین آیات الهی بیان گردید، روشن شد که هیچ وجهی برای طرح معنای (پذیرش یا انکار اجتماعی) در آیات امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد و ملاک پذیرش و انکار محیط ایمانی و شرعی مؤمنین است. علاوه بر این، در کلمات فقها نیز هیچ اشاره‌ای به این دیدگاه نشده است. غالب فقها معروف و منکر را به واجب، حرام، مکروه و مستحب معنا کرده و برخی از ایشان نیز مانند ابی‌الصلاح، از فقهای متقدم^۲، و حضرت امام از معاصرین^۳ مصادیق واجب را از شرعیات به عقلیات هم توسعه داده‌اند، اما هیچ فقهی فهم اجتماعی از یک کار خوب یا بد را مصادق معروف و منکر ندانسته و واجب و حرام را هم به فهم اجتماعی مقید ننموده است.

ب. معنای امر و نهی

ایازی بر آن است که از آیات امر به معروف و نهی از منکر بیش از امر و نهی لسانی و قولی نمی‌توان استفاده کرد، یعنی نمی‌توان از این آیات برای جواز یا وجوب اقدام عملی مانند ضرب و تادیب بهره گرفت.

نقد دیدگاه ایازی:

اول: ظاهر «بأمرن» و «بنهون» در آیات امر به معروف و نهی از منکر این است که مؤمنین مکلف‌اند به اینکه از دیگران طلب انجام فعل معروف و ترک فعل منکر را داشته باشند و این طلب هم طلب قولی است. اما بانظر به روایاتی که ذیل آیات آمده و روایات مستقل، دامنه امر و نهی از امر و نهی قولی به امر و نهی فعلی نیز توسعه می‌یابد. به عنوان نمونه، در روایتی از امیرالمؤمنین (س) که شیخ مفید آن را در المقنعه به اسناد جزمی نقل می‌کند، آمده است: «مِنْ تَرَكَ الْفُتُورَ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ»^۴، یا در تفسیر امام حسن عسکری (س) در ضمن حدیث نبوی آمده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكِرْهُ بِدِيهِ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّ لِدَلِكُ كَارَهُ»^۵، یا در روایت معتبره‌ای ملازم میان لسان و بد وارد شده است که می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ عَرْوَةَ جَلِّ بَسْطِ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْيَدِ وَ لَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبَسِّطَانِ مَعًا وَ يُكْفَانِ مَعًا»^۶. در این روایت، امام صادق (س) می‌فرماید: این گونه نیست که خداوند عزوجل لسان را بسط داده و جلوی ید را گرفته باشد، بلکه هر دو را ملازم هم قرار داده که با هم مبسوط باشند و با هم مکفوف.

دوم: روایاتی ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»^۷ وارد شده که در آن روایات از کیفیت بازنگهداری خود و خانواده خود از آتش جهنم پرسیده می‌شود. پاسخی که حضرت به این پرسش می‌دهند محل استشهد آقای ایازی قرار می‌گیرد، چراکه در آن پاسخ آمده است: تو به خانواده خود امر و نهی کن، اگر آن‌ها اطاعت کردند

که از آتش جهنم باز داشته شدند، اگر هم اطاعت نکردند که تو تکلیف را انجام داده‌ای. او از این پاسخ این گونه نتیجه می‌گیرد که امر و نهی محدود به لسان و قول است و شامل اقدام عملی نمی‌شود، در حالی که اولاً: امر و نهی ذیل این آیه شریفه در نسبت با مضمون همین آیه شریفه است و ربطی به آیات امر به معروف و نهی از منکر ندارد. سائل از کیفیت بازنگهداری خودش و اهلیش از آتش جهنم می‌پرسد و حضرت به او می‌فرماید امر و نهی لسانی کفایت می‌کند، و این عبارت هیچ نظارتی به امر به معروف و نهی از منکر که تکلیف اجتماعی است ندارد. ثانیاً: این احتمال وجود دارد که امر و نهی لسانی درباره‌ی اهل و خانواده آدمی خصوصیتی داشته باشد که شارع به همان مقدار اکتفا می‌کند، در حالی که این مهم در صحنه جامعه در مرحله‌ای باید قرین به اقدام عملی گردد تا غرض از امر به معروف و نهی از منکر حاصل شود.

سوم: در کلمات فقها از متقدمین تا معاصرین، امر به معروف دارای مراتب سه گانه است: قلبی، لسانی و یدی. هر چند در بین ایشان اختلافاتی وجود دارد، اما غالب فقها این مراتب را پذیرفته‌اند. درباره‌ی مرتبه سوم که یدی یا اقدام عملی باشد، عمدتاً به اذن امام و حاکم واگذار کرده‌اند. شیخ مفید درباره‌ی همین نکته چنین می‌گوید: «انکار یدی منکر در سطحی کمتر از مقدار قتل و جرح واقع می‌شود و بر انسان واجب است که منکر را به اقدام عملی دفع کند، ولی اجازه قتل و جرح ندارد، مگر به اذن سلطان زمان که برای تدبیر مردم نصب شده است»^۸. آنچه که آقای ایازی بر آن اصرار دارد بر خلاف اندیشه غالب فقهاست که مستند به همان روایاتی است که نقل آن‌ها گذشت.

چهارم: آقای ایازی، با نقل کلام شیخ طوسی، اقدام عملی و یدی را به انجام معروف و اجتناب از منکر معنایی می‌کند، به این معنا که شخص آمر و ناهی خود الگویی برای مردم باشد در انجام معروف و اجتناب از منکر، یعنی همان دعوت عملی به کار خیر. اما این نقل کلامی که ایشان از شیخ طوسی دارد سعی می‌کند اقدام یدی را به این معنا سوق دهد نقل ناقصی است، چرا که شیخ طوسی بعد از این فراز صورت‌های دیگر امر و نهی یدی را هم متذکر می‌شود: «و قد يكون الأمر بالمعروف باليد بأن يحمل الناس على ذلك بالتأديب والزرع وقتل النفوس وضرب من الجراحات، إلا أن هذا الضرب لا يجب فعله إلا بإذن سلطان الوقت المنصوب للرئاسة»^۹.

شیخ می‌گوید: در برخی موارد، امر به معروف یدی به این صورت است که مردم را به کار معروف و اداری یا به تادیب یارح یا قتل یا جرح که البته ضرب و جرح منوط به اذن سلطان منصوب است. ▶

پی‌نوشت

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص: ۲۸۱
۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۵۶۰
۳. الكافي في الفقه، ص: ۲۴۴
۴. تحرير الوسيلة، ج ۱، ص: ۴۶۲
۵. المقنعة، ص: ۸۰۸
۶. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۴۸۰
۷. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۵۵
۸. التحريم، ص: ۱۰۹
۹. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: ۸۰۹
۱۰. النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، ص: ۳۰۰